

اعلان جنگ علنی به نظم موجود، دست‌آورد اول ماه مه

جنبش کارگری ایران، جنبشی پیشتاز علیه نظم موجود، روند رشد و تکامل خود را در جریان هر حرکت و رویداد، آشکارا نشان می‌دهد. اول ماه مه امسال را از جهات مختلف باید یکی از نقاط برجسته، در فرایند رشد آگاهی، همبستگی و روحیه رزمندگی و مبارزه‌جویی این جنبش دانست.

شرایط سیاسی که رژیم اختناق و دیکتاتوری عریان به توده‌های مردم ایران تحمیل کرده است، بر کسی پوشیده نیست. جمهوری اسلامی که با موجی از نارضایتی توده‌ای رو به روست، تمام دستگاه پلیسی و امنیتی خود را به کار گرفته است، تا مانع از هر گونه ابراز علنی مخالفت در شکل سازمان یافته آن گردد و هر تجلی و بروز آن را بی‌رحمانه و وحشیانه سرکوب کند. تحت چنین شرایطی است که به مناسبت فرا رسیدن اول ماه مه، فراخوان برگزاری مراسم علنی روز جهانی کارگر در تهران، توسط "کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه" انتشار یافت که متشکل از ده سندیکا و تشکل‌های فعالین کارگری بود. نفس این اقدام که گرایشات مختلف درون جنبش کارگری فراخوان مشترکی را برای برگزاری علنی مراسم اول ماه مه در شرایط حاکمیت رژیم دیکتاتوری و اختناق انتشار می‌دهند، بی‌نهایت حائز اهمیت است.

اما اهمیت مسئله هنگامی بیش‌تر آشکار می‌گردد که توجه داشته باشیم، این فراخوان، یک فراخوان معمولی نبود، بلکه یک بیانیه سیاسی بود. صرفاً یک بیانیه سیاسی معمولی هم نبود، بیانیه‌ای علیه نظم سرمایه‌داری در ایران و جهان بود. در فراخوان آمده بود: "اول ماه مه، روز همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر و روز جوش و خروش کارگران در سراسر جهان برای رهایی از مشقات نظام سرمایه‌داری و بیان خواست‌های آنان جهت برپایی دنیایی عاری از ستم و استثمار است. امسال، ما کارگران مراسم اول ماه مه را در شرایطی برگزار می‌کنیم که نظم

در صفحه ۲

قصاص نو جوانان، فجیع ترین جنایت رژیم جمهوری اسلامی

در طول روزهای گذشته، جمهوری اسلامی به عریان‌ترین شکل ممکن وحشیگری‌های خود را در جامعه، تشدید کرده است. قتل متهمین در زیر شکنجه، یورش به اجتماعات اول ماه مه و دستگیری وسیع فعالان کارگری، سرکوب معلمان، صدور حکم قطعی سنگسار محمد علی نوید خمایی در زندان رشت، ادامه قتل‌های زنجیره‌ای زنان در قزوین، اعدام در زندان‌های اردبیل، اصفهان، حلق آویز کردن پنج نفر در زندان کرمان، ۸ تن در زندان تایباد خراسان، قصاص یک زن و سه مرد در زندان اوین و ده‌ها نمونه دیگر، گوشه‌هایی از توحش رژیم در روزهای گذشته بوده است.

اما در این میان، فجیع‌ترین جنایت رژیم، اعدام افرادی است که در سنین کودکی مرتکب جرمی شده‌اند. جوانان و نوجوانانی که به مرگ محکوم می‌شوند و با اجرای حکم قصاص اعدام می‌گردند. تازه‌ترین نمونه این جنایت، اعدام دل‌آرا

در صفحه ۳

گسترش جنگ با طالبان در پاکستان

روز بیست‌ویکم اردیبهشت خبرگزاری‌ها گزارش دادند که بیش از نیم میلیون نفر از کسانی که در دره‌ی سوات پاکستان زندگی می‌کنند و ادار شدند خانه و کاشانه‌ی خود را ترک نمایند. از سوی دیگر اطهر عباس، سخنگوی ارتش پاکستان خبر داد که در درگیری‌های روزهای اخیر بیش از ۵۰۰ تن از شورشیان کشته شده‌اند. این اخبار نشان از آن دارند که درگیری با نیروهای گوناگون طالبان در مرز افغانستان و پاکستان به جنگی تمام عیار تبدیل شده است.

پس از انفجارات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا، سیاست امپریالیست‌ها و به ویژه آمریکا در برخورد با نیروهای اسلامگرا و به ویژه طالبان تغییر کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد با تشکیل "نیروی بین‌المللی کمک و امنیت" برای افغانستان موافقت نمود. آمریکا و انگلستان به همراه ۲۰ کشور عضو ناتو و ۱۴ کشور دیگر، این نیرو را تشکیل دادند و با یورش نظامی به افغانستان، رژیم طالبان را سرنگون کردند. اما

در صفحه ۴

استمرار مبارزات ، راه حل قطعی تحقق مطالبات معلمان

دور جدیدی از اعتراضات سازماندهی شده‌ی معلمان که از ششم اردیبهشت ماه آغاز شده بود، با اعتراضات و تجمعات روز ۱۴ اردیبهشت در برخی از شهرهای کشور ادامه یافت.

گزارش‌های منتشره حاکیست که در بسیاری از استان‌ها، معلمان به فراخوان اعتصاب سه روزه، پاسخ مثبت دادند. حضور بخش کثیری از معلمان در ده‌ها شهر در این اعتصاب، بیانگر نارضایتی عمومی توده‌های معلم از وضع موجود و آمادگی آنها برای روی آوردن به اشکال رادیکال‌تر مبارزه به منظور دستیابی به فوری‌ترین مطالبات شان است. در ادامه این اعتصاب، روز ۱۴ اردیبهشت نیز در برخی از شهرها، به ویژه در کردستان، کرمانشاه و تهران، معلمان با راهپیمایی و تجمع‌های اعتراضی، مبارزات

در صفحه ۴

سوء استفاده تبلیغاتی از سرود " سر اومد زمستون"، در خیمه شب بازی انتخاباتی جمهوری اسلامی

"سر اومد زمستون" و گذاشتن این کلیپ روی یوتوب، نه تنها فریب‌کاری خود را به اوج رسانده‌اند، بلکه یک بار دیگر تلاش کرده‌اند تا بر کشتار و جنایات بی‌شمار خود و رژیم در سال‌های نخست دهه شصت و نیز تابستان سال ۶۷ سرپوش بگذارند.

در صفحه ۷

اخیرا، هواداران کاندیداتوری میرحسین موسوی با همدستی رفرمیست‌های ضد انقلاب، در قالب تبلیغات انتخاباتی، دست به حرکتی زده‌اند که اوج وقاحت، بی‌شرمی و ماکیاولیسم حاکم بر جمهوری اسلامی و جناح‌های رنگارنگ درون حاکمیت را نشان می‌دهد. هواداران میرحسین موسوی، با ساختن یک کلیپ تبلیغاتی از سرود

موقعیت جنبش کارگری در
سال ۸۷، اشکال مبارزه،
خواست‌ها و پیشرفت‌ها
(قسمت آخر)

در صفحه ۵

اعلان جنگ علنی به نظم موجود، دست‌آورد اول ماه مه

سرمایه داری در گرداب یک بحران عظیم اقتصادی ویران‌کننده فرو رفته است و در حال دست و پا زدن برای نجات خویش از آن به سر می‌برد. بحران عظیم اقتصادی موجود و عجز دولت‌های سرمایه‌داری در مهار آن و سرریز کردن بار این بحران بر دوش کارگران جهان، بیش از پیش، گنبدیگی این نظام را پس از فروپاشی بلوک شرق و ادعای پایان تاریخ به نمایش گذاشت و ضرورت برپایی دنیایی فارغ از مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری را به مثابه یگانه راه خلاصی بشریت از مصایب موجود در برابر کارگران و بشریت متمدن قرار داد. فراخوان سپس با اشاره به مصایبی که نظام سرمایه‌داری در ایران برای کارگران به بار آورده است، می‌افزاید: "ما کارگران در مقابل این وضعیت به غایت ضد انسانی و گسترش عمق و دامنه آن سکوت نخواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد، بیش از این حق حیات و هستی ما را به تباهی بکشانند. ما تولیدکنندگان اصلی ثروت و نعمت در جامعه هستیم و حق مسلم خود می‌دانیم تا با بالاترین استانداردهای حیات بشر امروز در آسایش و رفاه زندگی کنیم. داشتن یک زندگی انسانی حق مسلم ماست و ما برای تحقق آن تمامی موانع پیش روی خود را با برپایی تشکلهای مستقل از دولت و کارفرما و با اتکا به قدرت همبستگی‌مان از سر راه خویش برخواهیم داشت."

از همین دو پاراگراف می‌توان دریافت که چه جسارت و شجاعتی در جنبش کارگری ما برای رودررویی با تمام نظم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر ایران وجود دارد و این جنبش، در بطن مبارزات طبقاتی سال‌های اخیر چه گام‌های بزرگی به پیش برداشته است. بنابراین مفهوم است که چرا خشم ارتجاع حاکم، چنان برانگیخته شد که با تمام قدرت سرکوب‌اش به مقابله با مراسم اول ماه مه برخاست. فراخوان، اعلان جنگ علنی به نظم حاکم بود. ارتجاع طبقاتی و مذهبی، با شنیدن این صدای کارگران از خشم به خود پیچید. چرا که می‌داند، این صرفاً صدای صدها و هزاران کارگر پیشرو و آگاه نیست، بلکه زمزمه‌های میلیون‌ها کارگر است که در اول ماه مه به فریادی رسا تبدیل شده است. ارتجاع بر خود لرزید، هنگامی که از اقدام مشترک تشکلهای و گروه‌های کارگری باخبر شد. خشم ارتجاع به نهایت رسید، هنگامی که دید، کارگران مقررات نظم استبدادی را زیر پا نهاده و قصد برپایی علنی اجتماعات را دارند، آن هم در تهران، در مرکز فرمانروایی ارتجاع، در جایی که همواره تعیین‌کننده سرنوشت تحولات در ایران بوده است. لذا با توجه به تمام جوانب این فراخوان، پوشیده نبود که رژیم نه تنها تمام نیروی خود را به کار خواهد گرفت تا مانع از برگزاری مراسم گردد، بلکه به وحشیانه‌ترین شیوه‌های سرکوب نیز متوسل خواهد شد. روز اول ماه مه، هزاران نیروی ضد شورش پلیس، بسیجی و اطلاعاتی، محل تجمع را در پارک لاله به محاصره خود درآوردند و با یورش ددمنشانه و ضرب و شتم مردم، حدود ۱۵۰ تن را بازداشت کردند. دو هفته پس از اول ماه مه،

هنوز اغلب دستگیر شدگان در زندان اوین گرفتارند. به رغم تجمعات اعتراضی خانواده‌ها و اعتراضات متعدد داخلی و بین‌المللی، رژیم به بهانه‌های مختلف، از جمله شرط وثیقه‌های سنگین ده‌ها میلیونی، از آزادی بازداشت‌شدگان، خودداری کرده است. جمهوری اسلامی با اعمال فشارهای متعدد بر بازداشت‌شدگان و خانواده‌های آن‌ها، طولانی‌تر کردن دوره بازداشت، تهدید و پرونده‌سازی‌های معمول وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی، نه فقط می‌خواهد از پیشروان و فعالین کارگری و همه انسان‌های مبارزی که با جسارت، نظم موجود را به چالش کشیده‌اند، انتقام بگیرد، بلکه با ایجاد جو ارباب‌مانع از حرکت‌های رادیکال کارگری در آینده گردد. اما بازداشت‌های فعالین سیاسی و اجتماعی سال‌های اخیر به خوبی نشان داده است که این اقدامات رژیم، دیگر نمی‌تواند مانعی بر سر راه تداوم کار فعالینی گردد که جنبش‌های اعتراضی توده‌ای، مدام آن‌ها را در دامان خود پرورش می‌دهند و به جلوی صحنه می‌آورند. سرکوب‌های اخیر رژیم نیز هر آن‌چه شدید باشد، نه می‌تواند مانع از تداوم فعالیت پیشروان و فعالان کارگری گردد و نه روند رو به رشد همبستگی، آگاهی و مبارزه جویی کارگران را سد کند.

اقدام به برگزاری علنی مراسم اول ماه مه، رویدادی جدا و منزوی از شرایط عمومی جنبش کارگری، رشد اعتراضات و مبارزات در این جنبش نیست، بلکه انعکاسی از همین جنبش و روحیه مبارزاتی آن است. ناگفته نماند که گرچه فراخوان به گردهمایی در پارک لاله، در ماه مه امسال، اهمیت و برجستگی ویژه‌ای یافت. اما مراسم اول ماه مه در کردستان، کرمانشاه و در نقطه‌های دیگر از تهران توسط سندیکای فلزکار - مکانیک نیز برگزار گردید که به مداخله پلیس و بازداشت ده‌ها تن نیز انجامید.

تأکید بر این مسئله که آن‌چه در اول ماه مه امسال گذشت، انعکاسی از شرایط عمومی حاکم بر جنبش کارگری و رشد روحیه رزمندگی در این جنبش است، البته به این معنا نیست که این مراسم‌ها، مراسم توده‌ای کارگری بودند. روشن است که حتی اگر مراسم اول ماه مه در پارک لاله بدون دخالت و سرکوب پلیس هم برگزار می‌شد، از چند هزار تن فراتر نمی‌رفت. اگر کسی چنین انتظاری در شرایط سرکوب و اختناق عنان‌گسیخته و ترس و وحشت از اخراج و بیکاری را از توده‌های میلیونی کارگر داشته باشد، انتظاری بی‌جا و بیهوده است. در یک رژیم سیاسی دیکتاتوری عربیان، توده‌های وسیع کارگر، تنها هنگامی به تجمعات، راهپیمایی‌ها و تظاهرات میلیونی خود شکل می‌دهند، که توازن قوا را در روند یک جنگ طبقاتی فرسایشی کلاً به نفع خود تغییر داده باشند. با این همه آن‌چه که در اول ماه مه امسال رخ داد، بازتاب مرحله معینی از همین توازن قوا، سطح آگاهی، تشکل و مبارزه کارگران است.

این که دقیقاً اکنون فراخوان برگزاری علنی مراسم اول ماه مه، با مضمونی ضد سرمایه‌داری، مشترکاً توسط گرایش‌های مختلف

درون جنبش کارگری داده می‌شود و نه حتی یکی دو سال پیش، نشان‌دهنده همین واقعیت است. اگر اکنون چنین چیزی امکان‌پذیر شده است، ماحصل مبارزات جنبش کارگری به ویژه در طول چند سال اخیر، در صدها مورد اعتصاب، تظاهرات، راهپیمایی، تجمعات اعتراضی، اشغال کارخانه، راه‌بندان در جاده‌ها و خیابان‌ها، درگیری‌های مستمر با نیروهای سرکوب، ایجاد و گسترش تشکلهای علنی و مخفی، خلاصه کلام، رشد مبارزات، اتحاد و آگاهی در صفوف توده‌های وسیع کارگر است. در این میان البته باید به تحولات جنبش بین‌المللی طبقه کارگر و رشد رادیکالیسم آن نیز به عنوان عاملی تأثیرگذار در حرکت اول ماه مه در ایران اشاره کرد. مراسم اول ماه مه امسال در سراسر جهان، به وضوح این چرخش رادیکال در جنبش بین‌المللی طبقه کارگر را نشان داد.

بحران عمیق اقتصادی جهان که تأثیرات بسیار وخیمی بر شرایط زندگی کارگران جهان بر جای گذارده است، از نیمه دوم سال گذشته منجر به گسترش اعتراضات و رشد مبارزات در بسیاری از مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری جهان شده است. اول ماه مه امسال، تجلی آشکار این اعتلا و رشد رادیکالیسم در جنبش کارگری جهان بود. میلیون‌ها کارگر در اغلب کشورهای جهان، با راهپیمایی‌ها، تظاهرات و اجتماعات، نارضاقتی و اعتراض خود را نسبت به نظم سرمایه‌داری جهانی ابراز داشتند. تعداد شرکت‌کنندگان مراسم اول ماه مه امسال، بسیار فراتر از سال‌های گذشته بود. کارگران آشکارا خواهان برافتادن نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم شدند. پس از فروپاشی بلوک شرق در اواخر سده بیستم، این نخستین بار بود که کارگران در یک اقدام اعتراضی بین‌المللی، در ابعادی توده‌ای، آشکارا نظام سرمایه‌داری را نفی و از استقرار سوسیالیسم دفاع می‌کردند. جنبش کارگری در ایران نیز چیزی جدا از جنبش بین‌المللی کارگری نیست. این روند عمومی رشد رادیکالیسم در جنبش کارگری جهان، تأثیرات غیر قابل انکاری بر رشد رادیکالیسم در جنبش کارگری ایران داشته و خواهد داشت. با این همه، آن‌چه که در اقدام کارگران ایران برای برپایی مراسم اول ماه مه، تعیین‌کننده بوده و هست، رشد اتحاد، آگاهی طبقاتی و ارتقای روحیه مبارزاتی در صفوف جنبش کارگری ایران، در نتیجه سیر تحولات درونی این جنبش در طول سال‌های اخیر است. دقیقاً همین نکته است که تمام اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی رژیم پاسدار نظم سرمایه‌داری در ایران را برای مهار و کنترل این جنبش، نقش بر آب نموده و بی‌تردید، تمام فشارهای کنونی بر بازداشت‌شدگان اول ماه مه نیز تغییری در اوضاع به نفع رژیم ایجاد نخواهد کرد.

ارتجاع طبقاتی و مذهبی بیهوده می‌پندارد که با سرکوب و دربند کردن مبارزان و فعالان کارگری، پیروز میدان جنگ است. ضربه‌ای که کارگران، در اول ماه مه امسال بر ارتجاع وارد کردند، نتایج‌اش را به زودی آشکار خواهد ساخت. کارگران با فراخوان به برگزاری علنی مراسم اول ماه مه، نظام سرمایه‌داری را با صدایی بلند و کلماتی رسا به محاکمه کشیدند و آشکارا به آن اعلان جنگ دادند. جنگ واقعی هنوز در پیش است.

قصاص نوجوانان، فجیع ترین جنایت رژیم جمهوری اسلامی

دارایی است که در سحرگاه روز جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۸۸، در زندان مرکزی رشت اعدام شد.

پرونده دل آرا، صدور حکم قصاص علیه او، به اتهام ارتکاب قتل در سن ۱۷ سالگی و اجرای آن، انعکاس وسیعی در درون کشور و نیز در عرصه های بین المللی داشت. به رغم تمام تلاشی که وکیل دل آرا و خانواده او انجام دادند، و نیز، به رغم تمام اقدامات اعتراضی فعالین اجتماعی، سازمان عفو بین الملل، دیدبان حقوق بشر و ده ها نهاد اجتماعی دیگر، که در جهت توقف اجرای حکم قصاص دل آرا صورت گرفت، هیچ یک از این اقدامات اعتراضی راه به جایی نبرد و سرانجام دل آرا دارایی در سن ۲۳ سالگی اعدام گردید.

جمهوری اسلامی با بی توجهی نسبت به همه این اعتراضات، با اجرای حکم قصاص نوجوانان، از جمله دل آرا دارایی، یک بار دیگر نشان داد، که فارغ از فشارهای داخلی و بین المللی، همچنان جنایات خود را پیش می برد.

دل آرا دارایی، نه اولین قربانی خشونت و اجرای حکم قصاص در جمهوری اسلامی ست و نه قدر مسلم، آخرین آن خواهد بود. طبق آخرین اطلاعیه کانون مدافعان حقوق بشر، در سه سال گذشته، در سه سال گذشته ۲۲ کودک در جهان اعدام شده اند که ۲۶ مورد آن در ایران بوده است و هم اکنون نیز، ۱۳۰ نوجوان که در سنین کمتر از هجده سال مرتکب جرم شده اند، با دریافت حکم اعدام در مسیر اجرای حکم قرار گرفته اند.

نوجوانانی که کمترین سهم شان از زندگی، این بود که می بایست در کلاس درس باشند، اما تحت سیاست های رژیم جمهوری اسلامی، از مسیر اصلی زندگی خود خارج شده و هم اکنون در انتظار مرگ به سر می برند.

مجموعه سیاست های سرکوبگرانه رژیم و فشارهای اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه، وضعیت اسف باری را بر جوانان و توده های میلیونی تحمیل کرده است. جرم، فحشا، اعتیاد، نا امیدی و سرخوردگی رو به تزاید بخش وسیعی از جوانان و نوجوانان کشور، حاصل مستقیم فقر، گرانی، بیکاری و نیز نتیجه بلافصل سرکوبگری و استبداد مطلق جمهوری اسلامی در سی سال گذشته است. رژیمی که از لحظه به قدرت رسیدن، پایه های خود را بر بستر قوانین ارتجاع مذهبی پایه ریزی کرد و در عریان ترین شکل موجود، مروج خشونت در جامعه گردید.

کودکی که به جرم زدنی پایش به زندان کشیده می شود، جوانی که به دلیل خرید و فروش و یا حمل مواد مخدر به اعدام محکوم می گردد، نوجوانی که در یک بحث لفظی، دوستش را به قتل می رساند، و یا دختر نوجوانی که در سنین چهارده سالگی و کمتر، به فحشا کشیده می شود، آیا غیر از این است که رژیم جمهوری اسلامی مسبب شرایط بوجود آمده در جامعه است؟ آیا غیر از این است که این نوجوانان به دلیل فقر مطلق، گرانی سرسام آور و رشد افسار گسیخته بیکاری در جامعه، برای تامین معاش خود و بعضا خانواده شان، به زدنی، فحشا و خرید و فروش مواد مخدر روی می آورند؟

اعدام ۲۶ نوجوان در سه سال گذشته، که در سن

زیر ۱۸ سال مرتکب جرم شده بودند، و نیز صدور حکم اعدام برای ۱۳۰ کودک دیگر، که هم اکنون در انتظار مرگ ایستاده اند، یکی از فجیع ترین جنایات های رژیم علیه کودکان و نوجوانان کشور است.

سنگینی فشار روانی حاصل از وضعیت موجود، که نتیجه مستقیم عدم امنیت و استبداد مطلق جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است، سبب شده تا کمترین بحث لفظی میان دو نفر و به طور اخص، در میان نوجوانان و جوانان کشور، بدون مقدمه به یک نزاع و بعضا به قتل یکی از طرفین دعوا منجر گردد.

صبح روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۸۸، تنها چهار روز بعد از اعدام دل آرا، یک جوان ۲۵ ساله دیگر در زندان اوین قصاص گردید، طبق اظهارات این جوان در دادگاه، میان او و راننده آژانس، بر سر موضوع کرایه بحث لفظی در می گیرد. بحث منجر به درگیری و در نهایت، راننده آژانس با ضربات چاقو به قتل می رسد.

هم اکنون امیر خالقی و صفر انگوتی دو نوجوان دیگر، که در سن ۱۶ سالگی به اتهام قتل عمد بازداشت شده اند، در آستانه اعدام قرار دارند. محمد مصطفایی، وکیل امیر خالقی می گوید: امیر خالقی در سن ۱۶ سالگی، درحالی که مسلوب الاختیار بود، دوست خود را بدون هیچ گونه اراده و قصد قبلی، با ضربه چاقو به قتل رساند.

مصطفایی، همچنین در مورد صفر انگوتی اظهار داشت: صفر انگوتی، انگیزه ارتکاب جرم را چنین گفته، که عاشق یک دختر چهلده ساله بوده و در روز حادثه، فقط به خاطر اینکه مقتول با دختر مورد علاقه می وی در حال صحبت کردن بود، با او درگیر شده است.

امیر خالقی و صفر انگوتی که هر دوی آنها، در زمان ارتکاب جرم کمتر از ۱۸ سال داشته اند، قرار بود در روز چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۸۸، در محوطه زندان اوین به دار آویخته شوند، که موقتا اجرای حکم شان به تعویق افتاده است.

برخورد به پرونده دل آرا دارایی، امیر خالقی، صفر انگوتی و صدها دل آرای جوان دیگر، که تا کنون در جمهوری اسلامی اعدام شده و یا در انتظار اجرای حکم قصاص هستند، پدیده ای نیست که صرفا از منظر اخلاقی و عاطفی به آن پرداخته شود. نگاه اخلاقی و عاطفی به اینگونه حوادث درنناک، که جمهوری اسلامی خود عامل اصلی و مروج آن در جامعه است، اگر چه ممکن است در لحظاتی کوتاه، التیام و آرامشی را بر دلهای طرفین ماجرا بگستراند، اما هرگز، حتا به طور موقت نیز، سد کننده وضعیت موجود نیست و نخواهد بود.

برخورد صرفا اخلاقی، عاطفی و انسانی به اینگونه حوادث، برای بسیج افکار عمومی در جهت روشنگری و متوقف ساختن حکم اعدام و به طور اخص اعدام نوجوانان در ایران، زمانی موثر است که، همراه با اقدامات فوق، انرژی و پتانسیل توده ها را به سمت مبارزه با علت العلل این گونه حوادث و ریشه کن کردن مجرم اصلی آن، نظم اقتصادی-اجتماعی موجود و رژیم سیاسی پاسداران، جمهوری اسلامی هدایت سازد. در ماجرای پرونده دل آرا، که با همدستی امیر حسین ستوده، پسری که دوستش داشت و با هدف

سرقت به منزل دختر عموی پدرش رفته بود، دل آرا پس از بیرون آمدن از منزل مقتول، متوجه گردید که کیفش را در آنجا، باقی گذاشته است. از امیر حسین در خواست کمک کرد، اما پسر مورد علاقه اش، حاضر نشد جهت برداشتن کیف به او کمک کند. دل آرا به سعید، خواستگار قبلی اش زنگ می زند و از او تقاضای کمک می کند. سعید، بعد از کمک به دل آرا و گرفتن کیف از منزل مقتول، با پدر دل آرا تماس می گیرد و در صدد اخذی و باج خواهی از ماجرا بر می آید. پدر دل آرا، به محض اطلاع از وقوع قتل، با پلیس تماس می گیرد و دخترش را تحویل پلیس می دهد. این ها بخشی از صحبت های دل آرا در دادگاه هستند.

با تاملی گذرا، به همین بخش از اظهارات دل آرا دارایی، می توان عمق وضعیت روانی و بحرانی حاکم بر جامعه و توده ها را درک کرد. در جامعه بحران زده و بیمار ایران، که حاصل مستقیم سی سال حاکمیت خفقان، سرکوب، کشتار جمهوری اسلامی است، هیچ چیزی در جای واقعی خود قرار ندارد. پدر، پیش از آنکه حرفهای دخترش را بشنود، او را تحویل پلیس می دهد. امیر حسین، که در واقع عاشق دل آرا ست، حاضر به کمترین کمک به او نمی شود. سعید، خواستگار قبلی دل آرا نیز، پس از کمک به او، در صدد اخذی و باج خواهی از موضوع بر می آید.

جمهوری اسلامی در طول سی سال، آرام آرام خشونت، فساد و تباهی حاکم بر سیستم خود را، به درون لایه های مختلف جامعه نیز انتقال داده است. در این مسیر، بخش وسیعی از توده های نا آگاه جامعه را در خود و با خودشان درگیر کرده است. تا بدین وسیله انرژی و پتانسیل اصلی توده ها را، که باید صرف مبارزه با عامل اصلی این جنایات و وضعیت موجود، یعنی نظام جمهوری اسلامی گردد، در برخورد توده ها با یکدیگر، خنثی و به هز ز کشاند.

اگر دل آرای جوان و هفده ساله، شش سال پیش، در اقدامی ناخواسته و از پیش تعیین نشده، متهم به قتل شد و خانواده ای را در غم از دست دادن مادر و عزیزشان، به سوگ نشاند، در عوض، اولیای دم و فرزندان مهین دارایی، آگاهانه و در پس شش سال برنامه ریزی در پی قصاص، مرتکب قتل دیگری شدند. و عملا با اجرای قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی، در صدد حقانیت بخشیدن به حاکمیت استبدادی رژیم و وضعیت موجود بر آمدند.

پس از سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی، کمتر کسی هست که نداند موجودیت این رژیم و بقاء آن، با خشونت، سرکوب، کشتار، قصاص و اعدام در آمیخته است. هرگونه مبارزه برای لغو خشونت و اعدام در ایران، هرگونه مبارزه برای متوقف ساختن قصاص کودکان در جمهوری اسلامی، بدون یک مبارزه جدی علیه کلیت نظام و سیستم حاکم بر ایران، بدون افشای بازی های سیاسی جناح های مختلف جمهوری اسلامی و بدون برنامه ریزی برای سرنگونی انقلابی این رژیم، بدون شک، مبارزه ای صرفا با معلول های اجتماعی است. مبارزه ای که همواره در سطح متوقف شده و راه به جایی نخواهد برد.

استمرار مبارزات، راه حل قطعی تحقق مطالبات معلمان

خود را پیگیری نمودند. قطعنامه‌ی صادره از سوی معلمان در سندانج به واقع بیانگر خواست‌های اصلی معلمان ایران بود، خواست‌هایی که البته در اعتراضات اخیر کانون صنفی معلمان ایران، نادیده گرفته شد.

مبارزه کنونی معلمان ادامه مبارزاتی است که از سال ۸۰ و در زمان حکومت خاتمی با اعتراضات خیابانی (تظاهرات و تجمع در برابر مراکز دولتی) آغاز گردید. در آن زمان نیز به مانند امسال معلمان کتک خوردند و تظاهرات چندین هزار نفری آن‌ها در برابر دفتر ریاست جمهوری در خیابان پاستور با سرکوب وحشیانه‌ی نیروهای امنیتی و انتظامی روبرو گشت. در این میان رسانه‌های خارج از محدوده‌ی رژیم، از کشته شدن حداقل یک نفر خبر دادند. اما در آن سو، ابزارهای تبلیغی و رسانه‌ای حکومتی به صدا در آمدند و اعتراض معلمان را به تلاش محافظه‌کاران برای تخریب دولت نسبت دادند. بعد از آن خاتمی ۴ سال دیگر به حکومت خود ادامه داد، اعتراضات معلمان در اشکال متنوع هم چون تجمع و اعتصاب ادامه یافت و اصلی‌ترین مطالبات معلمان بدون پاسخ باقی ماند.

بعد از خاتمی، احمدی‌نژاد بر سر کار آمد. اعتراضات معلمان همچنان ادامه یافت و باز معلمان سرکوب شدند. این بار نیز ابزارهای تبلیغی و رسانه‌ای حکومت به کار افتاد و البته این دفعه جناح موسوم به اصول‌گرا بود که اعتراضات معلمان را به جناح اصلاح‌طلبان حکومتی و تلاش آن‌ها برای تخریب دولت احمدی‌نژاد نسبت می‌دادند.

واقعیت این است که تشدید سیاست سرکوب و اختناق در دوره‌ی ریاست احمدی‌نژاد، توانست در مقطعی تأثیر خود را در فروکش اعتراضات توده‌ای از جمله معلمان بگذارد. اما این تأثیر مقطعی بود. چرا که در واقع دولت هیچ جوابی به خواست‌های معلمان نداده بود و خواست‌ها به جای خود باقی مانده بودند. فقط اعتراضات در یک مقطع دچار سکون شد. بعد از این سکون، اعتراضات بار دیگر شکل گرفت. جنبش‌ها به بازیابی خود پرداختند، اما در این میان اصلاح‌طلبان حکومتی - که حال از حکومت رانده شده بودند - تمام تلاش خود را آغاز کردند تا به گونه‌ای خود را با نفوذ در جنبش‌های اعتراضی احیا کنند. از سوی دیگر، شرایط نیز برای آن‌ها تا حدودی مهیا بود. اول این که جریان‌های چپ و انقلابی برای فعالیت مستقل و علنی دچار مشکلات بسیاری هستند. سرکوب تجمع دانشجویان چپ به دلیل برپایی مراسم ۱۶ آذر در سال ۸۶ نمونه‌ای روشن از این موضوع است. سرکوبی که یکی از نتایج آن فعال شدن مجدد طرفداران "اصلاح‌طلبان" در دانشگاه‌ها بود. هر چند که چماق سرکوب برای آن‌ها نیز از سوی حکومت بلند بود، اما از آن جا که امکان فعالیت علنی - در کنار امکانات تبلیغی گسترده و ارتباطات وسیع‌شان - برای آن‌ها مهیا بود، زمینه‌ی پیشبرد سیاست‌های شان در برخی از جنبش‌های اجتماعی به طور وسیعی وجود داشته و دارد. و این همه در حالیست که از سوی دیگر به دلیل سرکوب بی‌محابا و عدم وجود یک آلت‌ناتیبو انقلابی، شرایط برای گرایش به راست و مماشات با حکومت در میان برخی رهبران تشکلات صنفی فراهم می‌گردد. سرکوب در شرایطی که شرایط ذهنی پا به پای شرایط عینی به پیش نمی‌تازد، شرایط را در مقطعی و به دلیل نبود یک آلت‌ناتیبو انقلابی برای میدان‌داری جریان‌ها

راست مهیا می‌سازد. این همان چیزی است که امروزه در برخی از جنبش‌های اجتماعی از جمله در بخشی از رهبری معلمان به خوبی شاهد هستیم. در کنار جنبش اعتراضی معلمان، این تلاش گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب را در جنبش زنان و دانشجویی نیز می‌توان به وضوح دید. در این میان اما جنبش کارگری تا حدودی مستثنا بوده و می‌باشد. به ویژه آن که ماهیت ارتجاعی خانه‌ی کارگر برای کارگران روشن است.

زمانی که در زمستان سال گذشته، کانون صنفی معلمان ایران، فراخوان اعتصاب خود را در پی مصاحبه‌ی احمدی‌نژاد و اعلام این که از فروردین ماه قانون نظام هماهنگ پرداخت اجرایی خواهد شد، پس گرفت، مشخص بود که این وعده اجرایی نخواهد شد. اما چرا رهبران این تشکل صنفی معلمان، اعتصاب خود را لغو ساختند؟ و دقیق‌تر آن که چرا اصولاً اعتصاب خود را منوط به این امر کرده بودند تا با مصاحبه‌ی احمدی‌نژاد اعتصاب لغو شود؟ (۱)

بعد از ۸ سال مبارزه، به راستی دستاوردهای معلمان تاکنون چه بوده است؟ درست است که تصویب همین قانون در مجلس در اثر مبارزات معلمان بدست آمده است و درست است که اندکی بر حقوق گروهی از معلمان افزوده شد و حتا مواقعی معلمان توانسته‌اند با مبارزات و اعتراضات خود از همکاران خود که در اثر همین مبارزات به زندان افتاده، تبعید شده و یا احکام انضباطی دریافت کرده‌اند، حمایت کنند. اما آیا برآستی این همه‌ی آن چیزی بود که معلمان می‌توانستند با مبارزات خود به دست آورند؟

معلمان ایران خواست‌های مشخص و روشنی دارند که نباید و نمی‌توان بر آن‌ها سرپوش گذاشت. یکی از خواست‌های معلمان بی‌شک همان اجرای "قانون نظام هماهنگ پرداخت" است. اما این تنها خواست و مشکل معلمان نیست. معلمان خواستار لغو همه‌ی احکام انضباطی و قضایی هستند که از سوی مقامات دولتی برای سرکوب اعتراضات معلمان صادر شده است. معلمان خواستار آزادی بی‌قید و شرط تشکلات‌های خاص خود هستند. معلمان خواستار آزادی بیان بوده و می‌خواهند که در تصمیم‌گیری‌های مربوط به آموزش و پرورش مشارکت داشته باشند. معلمان خواستار دموکراتیزه کردن مدارس از جمله انتخاب مدیر از سوی معلمان هستند و باز، خواست بسیار مهم معلمان، رهایی آن‌ها از فقریست که دامن بخش اعظم حدود یک میلیون معلم را گرفته است. واقعیت این است که اجرای "قانون نظام هماهنگ پرداخت" اگر چه منجر به بالا رفتن حقوق معلمان می‌گردد، اما به تنهایی نمی‌تواند آن‌ها را از این وضع رهایی بخشد.

معلمان تنها در شرایطی می‌توانند به خواست‌های خود دست یابند که به قدرت، ابتکار عمل و مبارزات خود متکی باشند. هرگونه تلاش برای انحراف این قضیه و وارد کردن معلمان به بازی‌های سیاسی قدرتمداران حکومتی، به انحراف کشاندن این جنبش است. معلمان هیچ نیازی برای گفت‌وگو با کاندیداهای مدعی اصلاح طلبی ندارند.

اما آن‌ها نیاز به اتحاد و یک مبارزه‌ی مستمر و قاطع دارند. معلمان به این نیاز دارند که به مبارزات خود استمرار بخشند و تا رسیدن به خواست‌های شان آن را به صورت پیگیر ادامه دهند. مبارزات فصلی و منقطع، و اعتماد به وعده و وعیده‌ای

سران و مقامات رژیم نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت. این روش نه تنها معلمان را به اهداف خود نمی‌رساند که منجر به اتلاف نیرو و توان معلمان و در نهایت خسته شدن و تن دادن آن‌ها به شرایط می‌گردد. این موضوع از هم اکنون نیز روشن است که با وضعیت کنونی اقتصاد و بودجه‌ی تصویب شده از سوی مجلس، سال کنونی نیز برای معلمان بدتر از سال قبل خواهد بود. پس راه حل چیست؟ راه حل تنها در استمرار مبارزه است. راه حل این است که بدون چشم امید بستن به جناح‌ها و مقامات حکومت، به مبارزه ادامه داد. اجازه نداد تا زمانی که معلمان به خواست خود نرسیده‌اند، اعتراضات دچار انقطاع گردد. راه حل در این است که معلمان پیوند خود را با سایر جنبش‌های اجتماعی گسترش دهند. فراموش نکنیم که تقریباً تمامی مردم ایران به نوعی در ارتباط مستقیم با معلمان هستند. فراموش نکنیم که معلمان نیروی عظیم دانش‌آموزان را در کنار خود دارند و باز فراموش نکنیم که بسیاری از خواست‌هایی که در بالا به آن اشاره شد، خواست‌های مشترک آن‌ها و اغلب پدران و مادران دانش‌آموزان‌شان می‌باشد.

به راستی در حالی که معلمان خواست‌های مشخص و روشنی دارند، دغدغه‌ی برخی از اعضای هیات مدیره‌ی کانون صنفی معلمان ایران برای کشاندن معلمان به پای سخنان کاندیداهای اصلاح طلبان حکومتی چیست؟ هدف از بیدار با افرادی چون موسوی و کروبی چه می‌تواند باشد و چه دستاوردهایی برای معلمان خواهد داشت؟

کانون صنفی معلمان ایران هشدار داده است در صورتی که به خواست‌های شان توجه نشود اعتراضات را تشدید کرده و حتا از معلمان خواهد خواست تا از برگزاری امتحانات خودداری کنند. البته این کار بزرگی است، اما آیا برآستی کانون صنفی معلمان با یکی به میخ و یکی به نعل زدن‌های خود خواهد توانست توده‌ی معلمان را برای این کار بسیج کند؟ از عمل کرد تاکنونی کانون صنفی معلمان ایران و شورای هماهنگی تشکلات‌های صنفی برمی‌آید که تشکلات معلمان خود دچار دو دسته‌گی می‌باشند. جریانی در این تشکلات سعی دارد تا با فرار گرفتن در پشت سر اصلاح طلبان حکومتی در عمل از معلمان به عنوان پیاده نظام این جریان بهره‌برداری کند، اما در عین حال جریانی نیز وجود دارد که خود را در گرداب توهم تضادهای جریان‌ها حاکم گرفتار نکرده و به نیروی معلمان، مبارزات آن‌ها و اتحاد با سایر اقشار و گروه‌های اجتماعی تاکید دارد. این که کدام جریان نقش تأثیرگذارتری در این تشکل ایفا کرده و یا خواهد کرد، برای مداوم مبارزه معلمان و به دست آوردن مطالبات‌شان حائز اهمیت است. موضوع اصلی این است که کدام جریان به ابتکار عمل و قدرت مبارزاتی معلمان متکی‌ست. وقتی معلمان به شکلی گسترده در اعتراضات شرکت کنند، آن‌گاه و تنها آن موقع است که راه برای گسترش امواج رادیکال در جنبش معلمان باز شده و مسیر را برای تحقق حداقل بخش مهمی از خواست‌های معلمان باز خواهد کرد.

۱ - کانون صنفی معلمان ایران در اطلاعیه خود اعلام کرده بود در صورتی که رییس جمهور و یا معاون وی رسماً اجرایی شدن این قانون را اعلام کنند اعتصاب لغو خواهد شد.

موقعیت جنبش کارگری در سال ۸۷، اشکال مبارزه، خواست‌ها و پیشرفت‌ها (قسمت آخر)

مطالبات کارگری در سال ۸۷

بدیهیست که مجموعه مطالبات کارگری در سال ۸۷، نمی‌توانست بطور کلی بی ارتباط با تعرضات وحشتناک و فزاینده طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه، علیه طبقه کارگر باشد. برعکس، بسیاری از مطالبات کارگری، بطور لاینفکی، حال یا مستقیم و بیواسطه، یا بطور غیر مستقیم، با شرایط دشوار تحمیلی سرمایه‌داران بر کارگران، در ارتباط بود.

پرداخت دستمزدهای عقب افتاده، منع اخراج، بازگشت به کار، ضمانت شغلی، لغو قرار دادهای موقت، رسمی شدن کارگران قراردادی، برچیده شدن شرکت‌های پیمان‌کاری، لغو اضافه کاری اجباری و خواست افزایش دستمزد که در سال ۸۷ از اهمیت بیشتر و جایگاه مهم‌تری برخوردار گردید، این‌ها تماماً خواست‌هایی هستند که در برابر تعرض دائمی طبقه سرمایه‌دار علیه طبقه کارگر مطرح می‌شوند و کارگران، در هر اعتصاب و اعتراض خویش، بسته به موقعیت هر کارخانه و موسسه تولیدی، یک یا چند خواست از این دست را در مقابل کارفرما گذاشته‌اند. طبقه سرمایه‌دار، با تحمیل شرایط سخت و دشوار و تشدید استثمار کارگران، در واقع به نوعی، مبرمیت طرح این شعارها و خواست‌ها را نیز بر کارگران تحمیل نمود.

با این وجود، توجه به دو نکته بسیار مهم در مورد مطالبات کارگری و نحوه مبارزه کارگران برای تحقق این مطالبات ضروری است. بدون توجه به این نکات، شناخت ما از موقعیت جنبش کارگری در سال ۸۷، فاقد عینیت و دقت کافی خواهد بود.

اولین نکته مهم در مورد خواست‌های کارگری در سال ۸۷، این است که بسیاری از مطالبات کارگران، مطالبات اقتصادی و صنفی محسوب می‌گردند و عموماً خصلت دفاعی دارند، اما توده کارگران برای تحقق همین مطالبات، به مبارزه ای پیگیر و رو در روئی با کارفرما روی آورده‌اند که در اغلب موارد نیز این مبارزات با واکنش نیروهای سرکوب رژیم روبرو شده است و درگیری کارگران را، از حد درگیری با یک کارفرما در یک کارخانه فراتر برده و کارگران را عملاً رو در روئی دولت و رژیم سیاسی حاکم قرار داده است. به عبارت دیگر مبارزات کارگران، ولو برای تحقق خواست‌های اقتصادی و صنفی، در غالب موارد، شکل سیاسی به خود گرفته‌اند که نتیجه مستقیم و بلافاصله این روند، رشد آگاهی سیاسی کارگران بوده است.

البته استفاده کارگران از اشکال علنی و مستقیم مبارزه، مانند تظاهرات، راه پیمایی، اعتصاب، تجمع اعتراضی، راه بندان، اشغال کارخانه و امثال آن، محدود به سال ۸۷ نمی‌شود. همچنین، این موضوع که مبارزات کارگران ولو برای تحقق خواست‌های اقتصادی و صنفی، شکل سیاسی به خود می‌گیرند، این هم موضوع جدیدی نیست و به سال ۸۷ خلاصه نمی‌شود و علت اصلی آن هم، رژیم دیکتاتوری عریانیست که سه دهه است بر مردم حکم روانی می‌کند. اما

نکته این است که در سال ۸۷، پدیده سیاسی شدن مبارزه کارگران برای تحقق مطالبه اقتصادی و صنفی، عمومیت بیشتری می‌یابد و نمونه‌ها نیز، از لحاظ کمی، پرشمارتر می‌شوند. از آن‌جا که مبارزه کارگران، حتماً برای تحقق مطالبات اقتصادی و صنفی، غالباً شکل سیاسی به خود گرفته‌اند و پروسه رو در رو شدن آن‌ها با دولت و رژیم سیاسی حاکم، که مدافع منافع تمام کارفرمایان و کل طبقه سرمایه‌دار است، به شناخت بیشتر کارگران از سیستم موجود کمک می‌کند و لذا موجب رشد آگاهی سیاسی کارگران می‌شود، از اینرو، می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ در سال ۸۷، آگاهی طبقاتی کارگران با سرعت بیشتر و در ابعاد گسترده‌تری نسبت به سال‌های قبل‌تر از آن، رشد و ارتقاء یافته است.

نکته مهم دیگر در زمینه خواست‌های کارگری و شاید مهم‌ترین نکته در این زمینه این است که، مطالبات کارگران در سال ۸۷ به هیچوجه در محدوده مطالبات اقتصادی - صنفی ناشی از شرایط تحمیلی طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه بر کارگران، باقی نماند. بهرغم اعمال خشن‌ترین شیوه‌های سرکوب علیه کارگران در سال ۸۷، و به رغم تمام ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها، کارگران، به طرح یک رشته مطالبات مستقیم سیاسی و در رأس آن حق ایجاد تشکل مستقل کارگری پرداختند. علاوه بر حق اعتصاب و تجمع و اعتراض که کارگران هیچگاه در انتظار اعطای آن نمانده و هیچ اعتراض، تجمع و اعتصابی را ملزم به صدور جواز سرمایه‌داران و دولت آن نساخته‌اند و آن را، در عمل و با مبارزه خویش به کف آورده‌اند. حق ایجاد تشکل که چون کاکلی بر لیست مطالبات کارگری سال ۸۷ می‌درخشید، نه تنها در سطح بسیار گسترده‌تری توسط کارگران به میان کشیده شد، بلکه کارگران در سال ۸۷، وسیع‌تر و پرشورتر و جسورانه‌تر از گذشته دست به کار عملی ساختن این حق زدند و تمام مرزهای قانوناً ممنوعه رژیم در این زمینه را نیز برهم زدند.

اگر در سال‌های قبل‌تر، کارگران در مورد تشکل یابی طبقه کارگر، ضرورت متشکل شدن، اهمیت و نقش تشکیلات و مبارزه متشکل، آرام آرام تجربه می‌اندوزند و آگاهی و شناخت خویش را در این زمینه ارتقا می‌دهند و تکمیل می‌کنند، در سال ۸۷ اما موضوع، از حد شناخت و آگاهی نسبت به این ضرورت، بسی فراتر می‌رود و بیش از پیش، به یک مسأله عملی کارگری تبدیل می‌شود. در سال ۸۷، حق ایجاد تشکل مستقل کارگری، نه فقط به مطالبه عمومی کارگران لاقول در سطح واحدهای بزرگ و متوسط تبدیل می‌گردد، بلکه کارگران در بسیاری از کارخانه‌ها و موسسات صنعتی، برای متشکل شدن و ایجاد تشکل، گام‌های عملی مشخصی نیز بر می‌دارند. برجسته‌ترین نمونه تشکل مستقل کارگری در سال ۸۷، تشکیل سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه است، که بنا به اهمیت مبارزات با شکوه و کم نظیر کارگران هفت تپه، پی‌گیری و پشتکار کارگران برای ایجاد تشکل، حفظ اتحاد و هوشیاری و خنثی سازی تمامی

ترفندهای رژیم برای ممانعت از پاگیری یا برای از هم پاشی آن، جا دارد مکث ویژه‌ای روی آن داشته باشیم.

سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، نمونه برجسته تشکل توده ای کارگران در سال ۸۷

برجسته‌ترین نمونه ایجاد تشکل مستقل کارگری در سال ۸۷، ایجاد سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه است. کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، به ویژه کارگران فعال و پیشرو این شرکت، از زمان اعلام موجودیت سندیکای کارگران شرکت واحد و تا حدود زیادی تحت تاثیر آن، در صدد ایجاد یک تشکل توده‌ای برآمدند. پس از یک رشته فعالیت‌های اولیه و تدارک مقدمات آن، در سال ۸۶ کارگران نیشکر هفت تپه، سعی کردند توسط هیأت موسس سندیکا، تشکل خود را از طریق اداره کار به ثبت برسانند. اداره کار و سایر نهادهای دولتی نه فقط خواست کارگران را نپذیرفتند، بلکه با احضار و بازداشت اعضای هیأت موسس سندیکا و ارباب و تهدید و زیر فشار گذاشتن آن‌ها، سعی کردند کارگران را مرعوب و از ایجاد تشکل مستقل کارگری منصرف سازند. اما هیچیک از اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم، نتوانست از پی‌گیری و مبارزه کارگران برای ایجاد تشکل بکاهد و یا خللی در تصمیم آن‌ها برای ایجاد سندیکا ایجاد کند. حق ایجاد تشکل مستقل کارگری، یکی از خواست‌های بسیار مهم کارگران نیشکر هفت تپه بود که در تمام اعتصابات کوتاه یا بلند مدت خود در سال ۸۷ که در یک مورد ۵۰ روز ادامه یافت، و در تمام اجتماعات اعتراضی، راه پیمایی‌ها و تظاهرات خیابانی پرشور و کم نظیر خویش، مصراانه پی‌گیری و بر آن تأکید داشتند. سرانجام، پس از لاقول یک سال و نیم تلاش کارگران پیشرو این شرکت، پشتکار و پایداری رهبران کارگران هفت تپه که از حمایت توده کارگران این شرکت برخوردار بودند و پس از برگزاری یک نشست عمومی که با فراخوان هیأت موسس سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه برگزار گردید، این سندیکا در اول آبان ۸۷ اعلام موجودیت کرد.

دستگاه‌های امنیتی و سرکوب رژیم که نتوانسته بودند کوشش کارگران پیشرو جهت تشکل یابی کارگران را در نطفه خفه سازند و از تشکل سندیکای کارگران هفت تپه ممانعت به عمل آورند، این بار به قصد از هم پاشی و نابودی سندیکا، برشدت اعمال سرکوب‌گرانه خود، علیه کارگران پیشرو و اعضای هیأت مدیره سندیکا افزودند. احضار و بازداشت و تهدید کارگران بیش از پیش تشدید گردید. دستگاه اطلاعاتی و قضائی رژیم آشکارا بر اقدامات ارباب‌گرانه خود علیه کارگران افزودند و در همان حال مدیریت شرکت نیشکر هفت تپه نیز همزمان با این اقدامات، در یک هماهنگی برنامه ریزی شده با ارگان‌های سرکوب رژیم، منبوحانه تلاش نمود تا از طریق بدبین ساختن کارگران نسبت به سندیکا و رهبران آن، و همچنین با عهلم کردن شورای اسلامی، در میان کارگران، تفرقه و دو دستیگی ایجاد کند و اتحاد کارگران را از هم بپاشاند. اما کارگران نیشکر هفت تپه با تحریم گسترده و یک پارچه به اصطلاح انتخابات

موقعیت جنبش کارگری در سال ۸۷، ...

شورای اسلامی مورخ پنجم اسفند ۸۷، که توسط مدیریت شرکت و عوامل ریز و درشت دولت، سرهم بندی شده بود، مشت محکمی بر دهن مدیریت و تمام حامیان آن کوبیدند. در جلسه‌ای که به منظور انتخابات شورای اسلامی فراخوان داده شده بود، از مجموع حدود ۵۰۰۰ پرسنل و نزدیک به ۴۰۰۰ کارگر این شرکت، تنها حدود ۳۰ نفر در آن شرکت نموده بودند که تنها نیمی از این تعداد یعنی ۱۵ نفر کارگر بودند!! کارگران هفت تپه، با تحریم یکپارچه بازی انتخابات شورای اسلامی، نه فقط یک بار دیگر دست رد بر سینه شورای اسلامی زدند که پیش از آن نیز بارها تفر و انزجار خود را از این ارگان ابراز نموده و خواستار برچیده شدن آن شده بودند، بلکه همه کسانی را که علیه سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و رهبران آن تبلیغ و خرابکاری می‌کردند و یا برای جای‌گزینی شورای اسلامی به جای سندیکا و یا حتی ایجاد ارگانی به موازات سندیکا و ایزوله کردن آن تلاش می‌کردند با وضوح شگرفی رسوا و مقتضح ساختند.

در برابر این تودهنی محکم و جانانه کارگران بر مدیریت شرکت و حامیان آن، و در برابر نفاق و حمایت کارگران از سندیکا و رهبران آن که از بلوغ سیاسی کارگران نیشکر هفت تپه حکایت می‌کند، دستگاه‌های امنیتی و سرکوب رژیم به آدم‌ربانی متوسل شدند، ارباب و فشار و شکنجه و وحشی‌گری علیه کارگران را تشدید و احکام سنگین زندان و منع فعالیت برای رهبران سندیکا صادر کردند.

اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم علیه کارگران هفت تپه، هر چند بسیار شدید، وحشیانه و انتقام‌جویانه است، اما تا این لحظه نتوانسته است کارگران را از تشکل‌یابی باز دارد. حق ایجاد تشکل کارگری، یک خواست عمومی کارگری است و کارگران شرکت نیشکر هفت تپه در پرتابیک مبارزاتی و با اتکا به نیروی خود، این خواست خود را در سال ۸۷ عملی کردند و سندیکای خود را تا این لحظه، عملاً بر رژیم تحمیل کردند.

در سال ۸۷، اگر چه طرح مطالبه تشکل مستقل کارگری و عملی ساختن این خواست، به بهترین و برجسته‌ترین شکلی در فعالیت و مبارزه کارگران شرکت نیشکر هفت تپه و سندیکای کارگران این شرکت تجلی می‌یابد، اما این مطالبه و تلاش برای شکل‌دهی و ایجاد تشکل کارگری به هفت تپه خلاصه نمی‌شود. اولاً خواست تشکل مستقل کارگری در سال ۸۷، رسماً در لیست مطالباتی بسیاری از کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی قرار گرفت که برای نمونه می‌توان از پارس خودرو، ایران خودرو، لاستیک البرز، ایران بزرگ، لوله‌سازی اهواز، عسلویه، یخچال سازی خرم‌آباد و ده‌ها واحد تولیدی دیگر نظیر این‌ها از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب کشور یاد نمود، ثانیاً در بسیاری از کارخانه‌ها و موسسات تولیدی، از جمله در واحدهای تولیدی یاد شده، موضوع تشکل کارگری، فقط در حد طرح نمی‌ماند و به آن خلاصه نمی‌شود.

مسئله به این صورت است که علاوه بر طرح این مطالبه، و یا در عین طرح این مطالبه، جمع‌هایی از کارکنان نیز خود را متشکل ساخته‌اند. این جمع‌های متشکل در هر کارخانه و موسسه تولیدی، نه فقط در سازماندهی مبارزات و پی‌گیری مطالبات کارگران همان مؤسسه و کارخانه نقش بسیار مهمی ایفا نموده‌اند، بلکه در زمینه مبارزات فرا کارخانه‌ای و در حمایت و پشتیبانی از مبارزات و خواست‌های کارگران در سایر کارخانه‌ها نیز فعال بوده‌اند. در این زمینه نیز مثال‌ها و نمونه‌های زیادی وجود دارد که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود. حمایت کارگران

هفت تپه و سندیکای آن‌ها از کارگران سندج، لوله‌سازی اهواز، کارگران شرکت واحد، حمایت نمایندگان کارگران نساجی کردستان، کارخانه شاهر، ریسندگی پردیس و شرکت فرش ماشینی غرب بافت از لاستیک البرز، حمایت کارگران ایران خودرو، از کارگران کیان تایر، هفت تپه، فولاد، لوله‌سازی اهواز و دخالت فعل تقریباً در تمام مواردی که به کارگران و جنبش کارگری ارتباط پیدا می‌کند. این‌ها و ده‌ها نمونه دیگر، نشانه ارتقاء آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران است و تقویت اتحاد و رشد همبستگی در میان کارگران را بازتاب می‌دهد. علاوه بر شکل‌گیری و فعالیت این تشکل‌ها در سال ۸۷، باید به کمیته‌های کارخانه یا کمیته‌های کارگری نیز اشاره نمود. کمیته‌های کارخانه اگر چه در لحظه حاضر نمی‌توانند علنی باشند و به حکم شرایط حکم بر جامعه، باید به صورت مخفی یا با تلفیق کار مخفی و علنی فعالیت کنند، و از همین رو افزایش یا کاهش این گونه تشکل‌ها، مانند تشکل‌های علنی و یا تشکل‌های دیگری که علناً اعلام موجودیت نموده‌اند، قابل مشاهده و شمارش نمی‌باشند، اما از روی حجم بالای اعتصابات و اجتماعات اعتراضی و دیگر اشکال مبارزه کارگری در سال ۸۷، و با توجه به اینکه هر اعتصاب، هر راه‌پیمایی یا اجتماع اعتراضی کارگری مستلزم درجه معینی از سازماندهی است، می‌توان به این مسأله پی برد که در سال ۸۷، تعداد باز هم بیشتری از کارگران پیشرو و فعالان کارگری برای ایجاد کمیته‌های کارخانه تلاش ورزیده‌اند و یا خود را در این گونه کمیته‌ها متشکل ساخته‌اند.

به تمام این‌ها، باید به حرکت فعالان کارگری و هواداران طبقه کارگر، برای ایجاد و یا فعالیت در کمیته‌ها و تشکل‌هایی اشاره نمود که هدف خویش را دفاع از کارگران قرار داده و یا در راه‌یاری رساندن به ایجاد تشکل‌های کارگری در محیط‌های کار و در راه اتحاد عمل کارگری، مصمّن و مجذانه‌تر از گذشته، به فعالیت پرداخته‌اند. این گونه تشکل‌ها، در کلیه رویدادها و فعالیت‌های مهم کارگری در سال ۸۷، آگاهانه، مداخله و مشارکت داشته‌اند و با ابزارها و به شیوه‌های گوناگونی برای پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران، نیرو گداشته‌اند. هرچند نباید این نکته را از نظر دور داشت که این گونه تشکل‌ها کماکان از یک نقطه ضعف بزرگ، یعنی ضعف ارتباط با کارگران در محل کار و تولید و فقدان پشتوانه کارگری کافی رنج می‌برند، اما بدیهی‌ست که موجودیت و فعالیت اینگونه کمیته‌ها و تشکل‌ها، در عین آنکه به رشد و ارتقاء آگاهی در صفوف کارگران کمک می‌رساند، در عین حال خود نشانه‌ای از رشد و ارتقاء آگاهی کارگران و پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران می‌باشد.

نتیجه‌گیری

بررسی ما از جنبش کارگری در سال ۸۷ نشان می‌دهد که علیرغم ادامه و تشدید تعرضات طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه علیه طبقه کارگر، کارگران با روحیه‌ای جسورانه‌تر، متشکل‌تر و درابعادی وسیع‌تر در برابر این تعرضات دست به مقاومت و اعتراض زده‌اند. کارگران در مبارزه علیه کارفرمایان و سرمایه‌داران، از اشکال متنوع مبارزاتی، به ویژه اشکال مستقیم و علنی مبارزه مانند اعتصاب، اجتماعات اعتراضی، تظاهرات، راه‌پیمایی و ایجاد راه‌بندان و امثال آن سود جسته‌اند و مبارزات خویش را، بیش از سال ۸۶، به سطح خیابان‌ها کشانده‌اند و از همین رهگذر، کارگران

نه فقط صدای اعتراض خویش را در ابعاد وسیع‌تری به گوش سایر اقشار مردم رسانده و حمایت بیشتری را جلب کرده‌اند، بلکه در عین حال شمار زیاده‌تری از اعضای خانواده‌های کارگری نیز با کارگران همراه شده و به رو در روی مستقیم با دولت و نیروهای سرکوب آن کشانده شده‌اند. شمار اعتصابات، اجتماعات و اشکال اعتراضی و رادیکال مبارزه و همچنین شمار کارگران شرکت‌کننده در این اعتصابات و اعتراضات، نسبت به سال‌های قبل‌تر از آن افزایش یافته است. علاوه بر این در سال ۸۷ بر تعداد اعتصابات طولانی مدت و تجمعات اعتراضی که با استمرار و پی‌گیری ادامه می‌یابند نیز افزوده شده است. مبارزات کارگران حتی برای تحقق مطالبات اقتصادی و صنفی، در اغلب موارد با واکنش شدید نیروهای سرکوب رژیم روبرو شد و عموماً شکل سیاسی به خود گرفت. میزان آگاهی سیاسی و همبستگی در صفوف کارگران آشکارا با رشد و ارتقاء همراه بود. طبقه کارگر ایران در سال ۸۷، حق ایجاد تشکل مستقل کارگری را به مثابه مهم‌ترین و برجسته‌ترین خواست سیاسی خود، در برابر طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه قرار داد و پیگیرانه برای آن جنگید! جنبش طبقاتی کارگران به لحاظ تشکل‌یابی کارگران، گام‌های مهمی دیگری به پیش برداشت و سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه، چون خاری بر چشم طبقه حاکم فرو نشست!

جنبش کارگری در پایان سال ۸۷، به لحاظ رشد آگاهی سیاسی و تشکل‌یابی کارگران، نه فقط با سال‌های پیش از بازگشایی سندیکای کارگران شرکت اتوبوس رانی تهران و حومه، قابل مقایسه نیست، بلکه حتی با سال‌های مابین بازگشایی این سندیکا و اعلام موجودیت سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه نیز قابل مقایسه نمی‌باشد و در مسیر بلندی خود، به پیشرفت‌های جدیدی نائل گشته است.

در سالی که گذشت، اگر چه در مهم‌ترین بخش کارگری یعنی در صنعت نفت متأسفانه تحرک چندانی دیده نمی‌شود و ستاره بزرگ نفت عجالتاً خاموش، یا بسیار بسیار کم‌سو است، ده‌ها ستاره اما در لاستیک البرز، لوله‌سازی اهواز، ایران خودرو، ایران صدرا، پارس خود رو، یخچال سازی، عسلویه و امثال آن روشن است. در این میان اما درخشش ستاره هفت تپه در آسمان جنبش کارگری بی‌همتاست.

از صفحه ۷

خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

خواست معلمان هنوز عملی نشده است. در ادامه اطلاعیه، بعد از اشاره به بی‌پاسخ گذاشتن مطالبات معلمان از جانب دولت و وزارت آموزش و پرورش آن و ضرب و شتم معلمان به وسیله باتوم گفته شده است: به دنبال این اقدام سرکوب‌گرانه، معلمان نیز از خیابان سپهبد قری تاختیاریان طالقانی دست به راهپیمایی زدند و در عین حال جمع فشرده تری از معلمان با شعارهایی از قبیل "معلم می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد" توجه مردم و عابریان را نسبت به اعتراض و خواست‌های معلمان جلب نمودند.

در پایان اطلاعیه، سازمان، ضمن حمایت از تمامی مطالبات معلمان، بورش و حشبانه مزدوران حکومتی به اجتماع اعتراضی معلمان زحمتکش، ضرب و شتم و بازداشت آنان را قویاً محکوم نموده و خواستار آزادی قوری همه ی دستگیرشدگان شده است.

زنده باد سوسیالیسم

سوء استفاده تبلیغاتی از

سرود "سر اومد زمستون"

استفاده تبلیغاتی از این سرود، در قالب نمایش انتخاباتی که در واقع برای بقاء و استمرار جنایات بیشتر رژیم جمهوری اسلامی سازماندهی شده است، شلاقی است بر گرده زخمی انبوه مبارزین، کمونیست‌ها و به طور اخص نیروهای مبارز سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، که از زیر شلاق، شکنجه و کشتارهای جمهوری اسلامی در دهه شصت جان بدر برده‌اند و با زرمه همین سرود، همچنان در مبارزه علیه جمهوری اسلامی استوار ایستاده‌اند.

"شراره‌های آفتاب"، مجموعه سرودهای انقلابی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران است، که بعد از قیام ۲۲ بهمن، انتشار و در سطحی غیر قابل شمارش و باورنکردنی، مورد استقبال توده‌ها و نیروهای سیاسی درون جامعه قرار گرفت.

سرود "آفتابکاران جنگل"، نام یکی از سرودهای مجموعه "شراره‌های آفتاب" است که در ایران و در بین نیروهای سیاسی، بیشتر با عنوان "سر اومد زمستون" شناخته شده است. "آفتابکاران جنگل"، که با مطلع زیبای "سر اومد زمستون، شکفته بهارون- گل سرخ خورشید، باز اومد و شب شد گریزون" آغاز می‌شود، نماد مبارزه، امید، استقامت و پایداری نسلی از مبارزین و کمونیست‌های انقلابی جامعه ما در سال‌های دهه پنجاه است. سال‌هایی که "زنگ بزرگ خون به صدا درآمد و توفان شکوفه داد". سال‌هایی که، نسلی از کمونیست‌های انقلابی، پر شور و مبارز را در خود پروراند. نسلی که در آن سال‌ها، در میانه آتش و خون، به مبارزه با رژیم سلطنتی پهلوی برخاست. کمونیست‌هایی که با در پیش گرفتن مبارزه قهرآمیز و برافراشتن پرچم سرخ سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، "جزیره ثبات" مورد ادعای رژیم سلطنتی شاه را بر هم زدند و آرامش شاه و امپریالیسم جهانی را به کابوس سقوط تبدیل کردند.

سرود "سر اومد زمستون"، نه تنها، نخستین

زرمه‌های دانش آموزان، جوانان و هر انسان دیگری بود که بعد از قیام ۲۲ بهمن ۵۷، به عرصه مبارزه کشیده می‌شدند، بلکه هنوز هم که هنوز هست، آوا و زرمه مبارزین، کمونیست‌ها و نیروهای چپ درون جامعه هست. نیروهایی که با الهام گرفتن از همین سرود و دیگر سرودهای مجموعه "شراره‌های آفتاب"، امید را همچنان در دل‌ها زنده نگاهداشتند و در مسیر پر فراز و نشیب مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، همچنان مقام و پایدار مانده‌اند.

از خشم و نفرت جمهوری اسلامی نسبت به سرود "سر اومد زمستون" و مجموعه "شراره‌های آفتاب"، همان بس که در سال ۶۰، هزاران تن از فعالین، نیروهای جوان و دانش‌آموزی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران- اقلیت، صرفاً به دلیل داشتن کاست سرودهای "شراره‌های آفتاب" در منزل‌شان، دستگیر، شکنجه و بعضاً اعدام شدند. علاوه بر هواداران اقلیت و دیگر نیروهای سیاسی مخالف رژیم، چه بسیار از توده‌ها و مردم عادی نیز بودند، که توسط گنجه‌های نیروهای سرکوبگر رژیم در جاده‌ها متوقف شدند و صرفاً به اتهام وجود همین سرود "سر اومد زمستون" در اتومبیل شخصی‌شان، دستگیر، مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفتند و چه بسا اعدام شدند. آن هم در حاکمیت مطلق خمینی، ریاست جمهوری خامنه‌ای و نخست وزیری دولت میرحسین موسوی، کاندیدای به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی در دهمین دوره نمایش انتخاباتی رژیم جنایتکار حاکم بر ایران.

به راستی که جمهوری اسلامی، و همه آنهایی که در بقاء، کشتار و جنایات این رژیم سهیم بوده‌اند، و امروز نیز همچنان در پشت خیمه شب بازی انتخاباتی، جهت تحکیم پایه‌های رژیم سنگر گرفته‌اند، در فریبکاری و جنایت، هیچ مرزی را نمی‌شناسند.

سال ۶۰، جوانان برومند کشور را به جرم زرمه کردن "سر اومد زمستون، شکفته بهارون- گل سرخ خورشید، باز اومد و شب شد گریزون"، دستگیر، شکنجه و به جوخه‌های اعدام سپردند، و امروز در وقاحت کامل، همان سرود را جهت تهییج جوانان، در تبلیغات انتخاباتی خود به کار گرفته‌اند. **نگنگتان باد!**

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۸۸ سازمان اطلاعیه ای با عنوان "بازداشت شدگان اول ماه مه فوراً باید آزاد شوند!" انتشار داد. در اطلاعیه چنین آمده است: صبح امروز، یکشنبه ۱۳ اردیبهشت، تعداد زیادی از خانواده های کارگرانی که روز اول ماه مه در پارک لاله تهران دستگیر شده بودند، با برپایی یک اجتماع اعتراضی در برابر "دادگاه انقلاب" تهران، خواستار آزادی فوری عزیزان خود شدند. بردارامه اطلاعیه، ضمن اشاره به بازداشت ده ها تن از فعالان کارگری و دیگر شرکت کنندگان در مراسم اول ماه مه، گفته شده است:

تجمع و برگزاری مراسم، به مناسبت اول ماه مه، نه فقط جرم نیست، بلکه در زمره حقوق اولیه کارگران است. فعالان کارگری و سایر دستگیرشدگان، در جریان برگزاری مراسم اول ماه مه روز جهانی کارگر بازداشت شده اند. کارگران حق دارند، مراسم اول ماه مه را به طور مستقل و آزادانه برگزار نمایند. کارگران حق دارند، در روز جهانی کارگر، دست به تجمع بزنند، اتحاد و همبستگی خود را به نمایش بگذارند و مطالبات و اهداف برای برابری طلبانه خود را با صدای بلند اعلام کنند!

در جمهوری اسلامی، حتا ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک کارگران نیز به رسمیت شناخته نشده و این حقوق، پیوسته نقض و پایمال شده است. رژیم جمهوری اسلامی که از اتحاد و تشکل کارگران وحشت دارد، همواره کوشیده است تا از برگزاری مراسم مستقل اول ماه مه توسط خود کارگران منعایت به عمل آورد. امسال نیز بلافاصله پس از فراخوان

گسترش جنگ با طالبان در پاکستان

در مرکز از اسلامگرایی که از کشمیر، اما گروه‌های اسلامی دیگری هم هستند که نیروهای خود را از افراد بومی منطقه می‌گیرند. برای مثال در جبهه‌ی شمالی به جز القاعده، حزب اسلامی گلبدن حکمتیار و در جبهه‌ی مرکزی، شبکه‌ی حقانی فعال هستند. سید سلیم شهزاد که دفتر پاکستانی نشریه آسیا تایمز را هدایت می‌کند در ماه اکتبر ۲۰۰۸ نوشت که در مناطق قبیله ای همچون مهند که تا سال ۲۰۰۶ خیری از طالبان نبود، اکنون بیش از ۱۸۰۰۰ نفر و در باجور پاکستان بیش از ۲۵۰۰۰، نیروی طالبان وجود دارند.

واقعیت این است که وضعیت اسفبار توده‌های مردم و فقر بی اندازه‌ی منطقه موجب شده است که نیروهای واپس‌گرای اسلامی در غیاب یک آلترناتیو مترقی، یک‌ه‌تا یک‌ه‌تا صحنه شوند و تا حد زیادی از حمایت توده‌ای هم برخوردار گردند. از این جاست که مقابله با آنها که از هشت سال پیش در صدر سیاست های آمریکا در منطقه و اکنون دولت "غیرنظامی" پاکستان قرار گرفته است، به سانگی میسر نخواهد بود. ما شاهد هستیم که قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین ارتش‌های جهان که از هشت سال پیش در چارچوب "نیروی بین المللی کمک و امنیت" در افغانستان مستقر شده اند فقط توانسته اند مناطق بسیار کوچکی را "امن" کنند که بیش تر در حوالی کابل قرار دارند. بعید به نظر می‌رسد که این نیروها بتوانند فقط با کشتار و بمباران، این بار در مناطق وسیعی از پاکستان، از پس حل معضل برآیند. اما آن چه به هیچ وجه بعید نیست، همانا کشتار وسیع مردم غیرنظامی و بی دفاع است که تنها جرمشان زندگی در منطقه ای است که به یکی از بحرانی‌تر و بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان تبدیل شده است. این مردم البته هیچ مسئولیتی در قبال این بحران و بی‌ثباتی ندارند، چرا که همین نیروهای اسلامی - از گروه‌های گوناگون وابسته به القاعده گرفته تا طالبان و احزاب اسلامی - همان نیروهایی هستند که زمانی به عنوان "مبارزان آزادی" علیه شوروی سابق، تحت حمایت‌های همه‌جانبه‌ی امپریالیسم جهانی و دولت‌های ریز و درشت وابسته به آن بودند.

در پاکستان هم مانند هر نقطه‌ی بحران زده‌ی دیگری راهی برای برون رفت از وضعیت موجود بدون دخالت مستقیم توده‌های مردم وجود ندارد.

کارگری و سایر شرکت کنندگان در این مراسم را قویاً محکوم می‌کند و خواستار آزادی فوری وی قید و شرط تمامی بازداشت شدگان است.

در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۸۸ نیز، سازمان اطلاعیه دیگری با عنوان "بورش وحشیانه به تجمع اعتراضی معلمان رارمحکوم می‌کنیم!" انتشار داد.

در این اطلاعیه ضمن اشاره به اعتصاب سه روزه معلمان و اجتماع اعتراضی آنان در برابر ادارات آموزش و پرورش تهران چنین آمده است:

هنوز دقایقی پیش، از این تجمع اعتراضی نگذشته بود که، اجتماع اعتراضی معلمان، مانند اجتماع اعتراضی کارگران در روز اول ماه مه، مورد بورش وحشیانه نیروهای پلیسی- امنیتی و لباس شخصی‌ها قرار گرفت. مزدوران حکومتی، در این اقدام سرکوبگرانه، تعدادی از معلمان را شدیداً مورد ضرب و شتم قرار داده و شمار دیگری را نیز بازداشت کردند.

یکی از مطالبات دیرینه معلمان، هماهنگ سازی پرداخت حقوق است. معلمان به رغم آنکه چند سال است برای تحقق آن مبارزه می‌کنند قانونی نیز در این مورد به تصویب مجلس رسیده است، با این وجود این

گسترش جنگ با طالبان در پاکستان

در میان تمام این کشورها پاکستان وجود نداشت، چرا که پرویز مشرف، رئیس جمهور وقت این کشور آشکارا حامی طالبان و رژیم آنان در افغانستان بود و از همگان می خواست که با طالبان ارتباط برقرار کنند.

پس از سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان، مناطق مرزی پاکستان و به ویژه مناطقی که از دیرباز زیر نفوذ قبایل قرار دارند به مامن و پشت جبهه ی طالبان تبدیل شدند. نیروهای طالبان از این مناطق به افغانستان می رفتند و به درگیری با نیروهای ناتو و دیگر ارتش های شرکت کننده در "نیروی بین المللی کمک و امنیت" می پرداختند.

از آن پس دولت قبلی پاکستان که مانند دولت فعلی جزو متحدان آمریکا "در جنگ علیه تروریسم" محسوب می گردد با فشار آمریکا، وارد کارزار شد. دولت پاکستان سه پایگاه نظامی را در اختیار آمریکا قرار داد تا جنگنده ها بتوانند به بمباران افغانستان بپردازند. ارتش پاکستان هم بین سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ با از دست دادن ۳۰۰۰ تن از سربازان خود عملیاتی را در وزیرستان جنوبی علیه طالبان انجام داد. با این حال پاکستان در آوریل ۲۰۰۶ آتش بسی را با نیروهای طالبان اعلام نمود و حتی ۵ ماه بعد اعلام کرد که با طالبان به یک توافق صلح رسیده است. اما این فقط دولت پاکستان نبود که با نیروهای طالبان پاکستان به توافق رسید تا جایی که حتی اداره ی بخشی از مناطق را به آنان واگذار کرد. دولت انگلستان هم در همان سال ۲۰۰۶ که

مسئولیت هدایت نیروهای نظامی خود را در ولایت هلمند افغانستان داشت توافقاتی از همین نوع را با طالبان کرد. انگلستان این توافقات را که همراه با اداره ی بخش هایی از هلمند توسط طالبان افغانستان بود بدین وسیله توجیه کرد که طالبان دو دسته هستند و با عده ای از آنان که "تروریست نیستند و فقط مخالف حضور نیروهای خارجی هستند" می توان به توافق رسید. جابه جایی قدرت در پاکستان و پیشروی طالبان تا صد کیلومتری اسلام آباد، پایتخت این کشور و فشارهای آمریکا برای برخورد جدی با نیروهای طالبان بار دیگر موجب شد که آتش جنگ در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان با نیروهای طالبان شعله ور شود. اکنون عربستان سعودی هم که جزو نخستین کشورهای بود که طالبان و رژیمشان را در افغانستان به رسمیت شناخته بود، تحت فشار قرار گرفته است تا نه فقط از حمایت از طالبان دست بردارد، بلکه برای برخورد با آنان سیاست های همگام با "جامعه بین المللی" اتخاذ نماید.

نیروهای اسلامی درگیر در پاکستان، بیش تر در وزیرستان شمالی و جنوبی متمرکز هستند. اما اکنون سه جبهه ی شمالی و جنوبی و مرکزی نبرد در پاکستان وجود دارند. هر چند این نیروها در جنوب از اسلامگرایی تشکیل می شوند که از کشورهای گوناگون عربی و ترکیه می آیند، در شمال از اسلامگرایی که از ازبکستان، ترکمنستان و چین و

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایید.

K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 549 May 2009



برنامه های رادیو ديمقراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو ديمقراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه های رادیو ديمقراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو ديمقراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

ديمقراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی